

علاقه فراوان «رشدیه» به رشد فرهنگ عمومی استفاده کرد و در تهران برای نخستین بار به تأسیس دبستانهای جدید همت گماشت.

تلاش در راه تدوین قانون

«... کار دبستان نیک پیشرفت کرد و امین الدوله شاه را به آنجا برد و از خود و از شاه و دیگران سی و شش هزار تومان پول گرد آورد که سود آن به دبستان داده شود و برای سرکشی به کارهای دبستان و رواج دادن به دانشها «انجمن معارف» برپا کرد.

از آن سوی چون آشفته‌گی کارها را از نبودن قانون می‌دانست، بر آن شد که قانونی بگذارند و آن را به تصویب شاه برساند و نیز به جلوگیری از رشوه‌گیری و ستمگری حکمرانان و درباریان کوشید و از خیانت و تعدیات مستوفیان و ارباب دفتر به شدت جلوگیری و جراید و مطبوعات را تشویق کرد و برای درآمد و هزینه کشور سامانی اندیشید و ناصرالملک را به وزارت مالیه برگزید و برای اصلاح عمل گمرک چند نفر مأمور متخصص از دولت بلژیک استخدام کرد^۱ و سرانجام لایحه‌ای به شاه تقدیم کرد که در آن نوشته بود «اول باید مواجب شاه معلوم و معین باشد تا سایر تکالیف معلوم گردد»^۲

اما دستهای نیرومندی در کار بود، بدخواهان از هر سو به کارشکنی برخاستند و دروغها ساخته همه را به دشمنی برانگیختند و «مقربان حضرت و اجزاء خلوت همایونی جمعی به واسطه برنیارودن مقاصد و منویات فاسده از قبیل اضافه مواجب و انعام و تیول و غیره کینه او را در دل داشتند و پاره دیگر فریب وعده و وعید... امین السلطان را خوردند و در نزد مظفرالدین شاه آنچه توانستند به هر اسم و عنوان بیشرمانه عرضه داشتند... و حاجی محسن خان مشیرالدوله، که با امین الدوله دشمنی داشت، به شاه گفت اگر امین الدوله یک ماه دیگر بر مسند صدارت باقی بماند، دولت قاجاریه را منقرض خواهد کرد»^۳ و این گفته او به هنگامی افتاد که او لایحه‌ای به شاه داده و در آن گفته بود «نخست باید ماهانه شاه به اندازه باشد تا بتوان به دیگران ماهانه به اندازه داد».

اجمالاً این مخالفتها با ضدیت بعضی از علما دست به هم داده باعث شد که شاه از او بیمناک و نگران شود و از کار برکنارش کند.

۱. بلژیکیها اگرچه اداره‌ای به شیوه اروپا بنیاد نهادند و سامانی به گمرک دادند، ولی آنان (به ویژه نوز) دشمنیها به ایران کردند و زبانها رساندند.

۲. ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان.

۳. ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان.

کسروی گوید: «اینها همه راست است ولی جز از اینها و جز از کوششها و کارشکنیهای امین‌السلطان و کارکنان او انگیزهٔ بزرگ دیگری در کار بوده و خود امین‌الدوله هم چاره‌ساز و توانا نبوده.»^۱

هرچه بود، امین‌الدوله هم با همان حربه‌ای که سبب شد میرزا حسین‌خان سپهسالار از پای درآید، یعنی بهتان‌بیدینی و هجوم ارباب قدرت، به سال (۱۳۱۶ ه.ق) از دایرة سیاست خارج شد.^۲

ناچار از تهران به گیلان رفت. در دوران فراغت و انزوا مشغول زراعت و تألیف خاطرات سیاسی خود بود، در اواخر صفر (۱۳۲۲ ه.ق) این مرد ترقیخواه در «لشت‌نشا» درگذشت.

«امین‌الدوله مرد روشنفکر و اصلاح‌طلبی بود و نقشه‌هایی از قبیل احداث راه آهن و ایجاد کارخانهٔ قند و کبریت و حفر چاه آرتزین در سر می‌پرورانید و با پیشوایان تجدد و آزادی، مانند سید جمال‌الدین و میرزا حسین‌خان سپهسالار و شیخ هادی نجم‌آبادی و طباطبایی و میرزا ملکم‌خان ارتباط معنوی داشت و از فحوای یادداشتهای او پیداست که تا چه حد این مرد شیفتهٔ دموکراسی و قانون و زندگی و آبادی ممالک راقیه بود و از ناامنی و ظلم و بی‌قانونی و فقر و جهل کشور خود، تا چه اندازه متأثر بوده است.

امین‌الدوله خط خوبی داشت و مطلب را درست و ساده و مختصر و زیاندار و خوش‌مضمون می‌نوشت... آخرین سالهای عمر امین‌الدوله به نگارش خاطرات گذشت، غیر از سرگذشت سفر مکه، کتاب خاطرات سیاسی امین‌الدوله، آینه‌یی است از دسته‌بندیها و دسیسه‌ها و کینه‌توزیهای رجال ایران؛ و خواننده از خلال سطور آن می‌تواند هم به شخصیت و روحیهٔ مؤلف و هم به اوضاع سیاسی زمان او پی ببرد، ناشر کتاب معتقد است که قسمتی از این کتاب به قلم خود امین‌الدوله و مابقی تا آخر کتاب که تغییر سبک نگارش آن مشهود است به قلم شخص دیگری و احتمالاً به قلم پسرش محسن‌خان معین‌الملک نوشته شده است.»^۳

۱. این انگیزهٔ بزرگ به عقیدهٔ کسروی عبارت بوده از مخالفت امین‌الدوله با عقد معاهدهٔ گمرکی با روسها و تنظیم تعرفهٔ جدید گمرکی (تاریخ مشروطه، بخش یکم) مخیرالسلطنه هم در «خاطرات و خطرات» دربارهٔ امین‌الدوله گوید: «فرمانفرما، حکیم‌الملک و بصیرالسلطنه دورش را گرفتند و گیش کردند و معلوم شد امین‌الدوله آن نبود که انتظار می‌رفت.

۲. از صبا تا نیما، پیشین، ص ۲۷۴.

۳. همان کتاب، ص ۲۷۵.

حاجی فرهاد میرزا
 فرهاد میرزا معتمدالدوله، عموی ناصرالدینشاه (متولد به سال ۱۲۳۳) از نوابغ و شخصیت‌های بنام خاندان قاجاریه بود؛ غیر از احاطه نسبی به علوم گوناگون، در حقیقت صاحب سیف و قلم بود. مکرر در دوران سلطنت محمدشاه و ناصرالدینشاه برای استقرار نظم و امنیت به خوزستان و لرستان و دیگر نقاط فرستاده شد و در تمام مأموریتها موفق و منصور گردید، سالی چند در اثر سعایت میرزا آقاخان صدراعظم و دیگران در تبعید و انزوا به سر برد؛ مجدداً در سال ۱۲۸۴ به حکومت خوزستان و لرستان منصوب گردید و به قلع و قمع یاغیان و مخالفان توفیق یافت. در سال ۱۲۹۳ پس از رفع سوءظن شاه بر حکومت فارس برگزیده شد، در سال ۱۲۹۸ به تهران احضار و در شورای وزرا شرکت جست، از آن پس تا پایان عمر آسوده و مرفه زیست.

آثار ادبی فرهاد میرزا عبارتست از منشآت و مقداری اشعار و کتاب هدایت‌السبیل که سفرنامه حج اوست و زنبیل که سفینه‌یی است مانند کشکول شیخ بهایی و چند کتاب دیگر که هنوز چاپ نشده است.
 شاهزاده فرهاد میرزا، چنانکه اشاره رفت از علوم متنوعه حظی داشته است. نادر میرزا، مؤلف تاریخ و جغرافیای تبریز درباره او گوید: «ای کاش چون این شاهزاده عالم فاضل هزارتن دوده بزرگ قاجار را بودندی که زینتی بس بزرگ بود خاندان را و نیرو بود این دین و آیین ستوده را»^۱

نمونه‌یی از نامه‌های او: در نامه‌یی که به معاون‌الملک در رمضان (۱۲۸۳ ه. ق) برای رسیدگی به اختلاف حساب دوتن از مأمورین دیوانی نوشته، احاطه و تسلط خود را به ادبیات فارسی و عربی نشان داده است: «مقرب‌الخاقان معاون‌الملک، چنان به زفتن گرم بودی و به زفتن نرم که خداحافظ هم نکردی. کارت طوری بالا گرفت که «کارت» هم از یادت رفت. حق داشتی، آنکه به خدمتی چنین مأمور و به نعمتی چنان مسرور شود، البته یاد از کسی نخواهد کرد.

دولت آن است که بی خون دل آید به کنار ورنه باسعی و عمل باغ جنان این همه نیست
 حالا در صدر ایوان چون بدر تابان نشسته، گاهی اذ جاء نصرُ الله^۲ می خوانی و رَبِّ

۱. تاریخ و جغرافیای تبریز، ص ۷۶

۲. هنگامی که نصرت الهی فرا رسید (قرآن، سوره نصر، آیه ۱) - اشاره است به میرزا نصرالله.

اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَخِيذٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ^۱ می گویی. کیست که با شما درافتد؟

هر که با پولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد^۲ اگرچه قهرمان الماء والطين باشد.^۳ راستی آن طور آمدن از آذربایجان، رفتی چنان لازم داشت، خاصه با اسب چپار و گرفتند ناچار در شهر خبر شد که بلای دگر آمد. مثل قضای الهی در آن فضای نامتناهی نازل شدی، هر کسی را هوسی در سر و کاری در پیش. که در آن حضرت به چه نحو تقدیم خدمت کنند و تسلیم نعمت و از کلفت هارب شوند و به الفت طالب، شبها اسباب ضیافت شوند و روزها اساس رأفت. بعضی که راهشان دور باشد، به کاسه همسایه شما را یاد کنند و به کیسه پرمایه شاد، و قواد لشگر به دهشت و حکام کشور به وحشت افتاده اند که مقدمه این کار کیست و نتیجه این آمدن چیست؟ و از اطراف مملکت و اکناف ولایت، آنچه های زر و بقچه های بیمر است که عیان و نهان، بی دلیل و برهان، به خدمت می آورند و بی منت می سپارند. در صحن خانه جای نمانده ز قند و چای، نمی دانم در این بازیچه ها از آن قالیچه ها که اشکال غریب و شترهای نجیب دارد، یکی به ما نصیب خواهد شد یا همه جزو یخدانهای شکسته و انبانهای بسته خواهد بود؟ مَصُونًا مِنْ أَكْفِ اللَّامِسِينَا.^۴ هر چه هست انشاء الله مقضی العرام مکفی المهام مراجعت کنید. سوغات ما اگر قراغات هم باشد خوب است. وقت سحور است، به خوردن تریاک و توپ امساک خیلی مانده است، به یاد شما افتادم و این صفحه را با قلم شکسته به پایان رسانیدم، کامروز در قلمرو دل، دست دست تست. اللَّهُمَّ أَنْتَ أَشْثَلُكَ بِيَهَاتِكَ كُلَّهُ تَا انشاء الله بعد از مراجعت، تحقیقات عرشی و تصدیقات فرشی شما به کار کی بیاید! به قول منوچهری:

بِخَرِّ، کت عنبرین بادا چراگاه! بِحِجْم، کت آهنین بادا مفاصل!
زیاده زحمت است. خود می دانی که میدان سخن فراخ بود و قلم گستاخ. معنون خستگی و خواب باش که اختیار از دستم ربود و بدین قدر اکتفا نمود.»
از سفرنامه مکه: این سطور را که پس از شرکت در مجلس شب نشینی که به احترام او در

۱ - پروردگارا، مرا بیامرز و مرا ببخش پادشاهی که کسی را پس از من سزاوار نباشد (قول سلیمان نبی، قرآن، سوره ص، آیه ۳۴) - کلمه وهاب اشاره است به میرزا عبدالوهاب خان وزیر امور خارجه آذربایجان.

۲ - اشاره است به ساعد الملك.

۳ - اشاره است به میرزا قهرمان.

۴ - مصون از دست لمس کنندگان.

سفارت ایران در استانبول داده‌اند، نوشته است: «... و بعد از حقه‌بازی، مجلس بال شد. خانمها و مردها به رقص افتادند و پنج قسم رقاصی کردند و این خانمها را این مردها خسته کردند. هر که دست دراز می‌کرد خانم بیچاره با خستگی دست باز می‌کرد. خانمی به پیش من آمد. به میرزا جوادخان، نایب اول سفارت، به فرانسه گفت که اگر بی‌ادبی نباشد، می‌خواهم دست دراز کنم که با شاهزاده برقصم. گفتم به میرزا جواد، بگو که این سنگی مکعب و نخراشیده است، که از جا حرکت نخواهم کرد و دست لطیف شما هم که به سنگ بخورد درد خواهد گرفت. خیلی خندید و پردن^۱ گفت و رفت. از میرزا جوادخان پرسیدم. گفت: خانم مستشار سفارت نمسه^۲ است، خیلی زن زرنگی است. و فی‌الحقیقه عالم غریب است که هیچ قباحث در نظر اهل اروپا ندارد که زنها گردن و سینه باز به انواع حُلّی و حُلّی^۳ آراسته با مردان اجنبی دست به هم گرفته و دست به کمر انداخته و در مجمع هزار نفر به رقص و وجد می‌آیند. صَدَقَ اللهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ: كُلُّ جَزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ^۴ و عنقریب این عادات به اهل عثمانی زودتر و به اهالی ایران قدری دیرتر سرایت خواهد کرد؛ يك نکته از این معنی گفتیم و همین باشد...»^۵

نزدیکی ادبیات با سیاست

مجدالملك منتقد سیاسی عهد ناصرالدین شاه

حاجی میرزا محمدخان سینکی ملقب به مجدالملك از رجال سیاسی عهد قاجاریه و در زمره کسانست که با قبول مشاغل دیوانی و همکاری با دولت و تصدی شغل وزارت، از انتقاد اوضاع اجتماعی و نشان دادن جنبه‌های ضعف و فساد حکومت ناصرالدینشاه خودداری نکرده است. او نه تنها بی‌کفایتی و عدم شایستگی رجال آن عهد، نظیر میرزا یوسف مستوفی‌العمالک آشتیانی را به باد انتقاد گرفته، بلکه بوالهوسی و بی‌اعتنایی شاه را به حل و عقد امور کشور و مداخلات ناروای متملقین فاسد و چرب زبان درباری را در امور سیاسی و اقتصادی و قضایی، علت‌العلل انحطاط و عقب‌ماندگی کشور می‌شمارد و

1. Pardon

۲. اتریش

۳. حُلّی و حُلّی هردو به معنی زیورها، پیرایه‌ها.

۴. هر طایفه‌ای به آنچه دارند خوشند. (قرآن سوره روم، آیه ۳۲ و سوره مؤمنون، آیه ۵۳).

۵. مأخوذ از فرانسوی Charge d'affaires، کاردار سفارت.

با کمال صراحت، برای نشان دادن سازمان آشفته قضایی آن ایام می نویسد: «احکام ملتی و دولتی از اعتبار افتاده، يك حکم در دست کسی نیست که ناسخ آن در دست مدعی نباشد.» سینیکی از مُنشیانِ خوش نویس عهد ناصری و شاهکار او کشف الغرایب یا رساله مجدیّه است.

اینک گزیده‌یی از رساله مجدیّه در انتقاد از روش سیاسی ناصرالدین شاه و صدراعظم او را نقل می‌کنیم: «... چند نفر صیاد وحشی خصال شاه شکار، قلب پادشاه را طوری صید اراده و رأی خود گردانیده‌اند که دقیقه‌یی نمی‌گذارند از گشتن صحرا و کوه و کُشتن حیوانات تسییحگو، فارغ شود، منتظرند شومی این عمل که قطعاً موجب قطع نسل و کوتاهی عمر و شوری بخت است اثر خود را ظاهر کند.

شعر:

درخت افکن بود کم‌زندگانی به درویشی کشد نخجیر بانی
اگر بالفرض دوختر در خاکپای مبارک تصادف کند، که یکی حاضر بودن اسباب شکار جرگه باشد، و دیگری حاصل شدن يك امتیاز عمده، به استصواب همین صیادان آن اعتنا که به خبر اول است به دومی نیست.

عیب کارهایی که مغایر مصلحت جهانیانی است و مخالف سلیقهٔ جمهور، به پرده‌پوشی و اغماض این اشخاص از نظر پادشاه برخاسته و اتفاقات بدیهی الضر به اشتباهکاری و آسانگویی در لباسهای مستحسن جلوه می‌کند.

طبع ملوکانه را از مرکز سلطنت و محل حل و عقد امور دولت به مرتبه‌ای متفر کرده‌اند که نهضت موبک همایون در نهایت شوق و چابکی است و معاودت با کمال سستی و اکراه. گویا این صیادان را با دزدان مالیات ایران، که طالب بازار آشفته‌اند، يك عهد و علاقهٔ باطنی است که هر وقت استراحت پادشاه را در مرکز سلطنت طولانی دیدند، به آهو گردانی استادانه پادشاه را خواهی نخواهی به «دوشان‌تپه» حرکت می‌دهند تا امور سلطنت و ملکداری خواب خرگوشی نماید که شیرازهٔ آن از هم بگسلد...

جلوس رئیس کل^۱ با شبکلاه و پوستین بر روی صندلی از دور فریاد می‌زند که: ای مردم، از من چه می‌خواهید؟ هیچ امری از من متمشی نیست، جز اخذ بی‌رحمت، کبر بیمعنی، استغنائی جعلی و استعفای دروغی. پولی از مرحوم والدیم پیش مردم است، به عنوان قرض الحسن^۲، جمع‌آوری می‌کنم و زحمت را می‌برم و در این اثناء چشم به راه و

۱. صدراعظم میرزا یوسف مستوفی المعالک آشتیانی.

۲. پدر آقا را نام حسن بوده (میرزا حسن، مستوفی المعالک عهد فتحعلی شاه).

گوش به آواز است که از خبر ناخوشی یکی از محترمین دولت، که بلاعوض است نه بلاوارث، خاطر وحدت طلب خود را آسوده کند و از مواجب و مرسوم آن مرحوم، که معات او هنوز معلوم نیست، مبلغی مداخل نماید.

در اطراف صندلی او يك دسته از متملقین چرب زبان و رندان عالمسوز، که به مصلحت بینی معروفند، از قبیل حاجی سعدالدوله و امثال، قنبرک^۱ کرده، ایستاده‌اند. فواید فقه طهماسب میرزای مؤیدالدوله^۲ و فتح فرهاد میرزا، و فسق فیروز میرزا را، که علمای کاویانی دولتند، به حسن کفایت اکفی الکفاة راجع می‌نمایند. دسته‌ای هم از منشیان دست آموز حواسی جمع و قلمی نیز کرده‌اند که به دستمزد خرابی آذربایجان و تمامی کردستان و بی نظمی قشون ایران، فرامین منصب و علاوه مواجب و اعطای نشان و خلعت بنویسند، رسومی بگیرند و در هر قضیه، خواه نفع دولت، خواه ضرر دولت، ایشان به مداخل خود رسیده باشند. پادشاه، با همه صبر و بردباری، متغیر می‌شود، متحیر می‌ماند که اگر وقتی کسی مصدر خدمتی شود تکلیف چیست و به کدام عطیة دولتی باید او را امتیاز داد؟ با این تحیر و تغیر مجبور می‌شود به متابعت رأی رئیس کل و اتباع او.

میل خاطر پادشاه، آنچه شنیده‌ایم، مصروف است به تربیت مردم و ترك رذائل و ترویج رسوم آدمیت و انسانیت و از آنچه اسباب بطالت و ضایع شدن وقت است و نتیجه عقلی ندارد اعراض دارند. مثل اینکه سلام عام را، که به قول عوام شکوه سلطنت عجم است، به تقلیل قائلند، و آن ایستادنه‌های طولانی را، که مورث بهت و بطالت آشکار بود، موقوف فرمودند.

این شخص با سابقه درویشی و خاکساری و قلندری و ترك و تجرید، همین سلام و قیام بی‌قعود را به يك امتدادی از امتداد سلام پادشاه بیشتر، در حضور خود علی‌الاستمرار منعقد می‌خواهد، ظهور این حالات را به هیچ چیز نباید حمل کرد، مگر به مخالفت او با سلیقه و میل پادشاه، چنانکه در ترك عنوانات نیز از او همین مخالفت ظهور یافت... طبقات مردم ایران، در این ایام فترت، که از ریاست کلیه بوی فقر و درویشی می‌آید، در ورطه خیال افتاده، هر طبقه تابع اعتقادی شده‌اند...

کفات دین و هدایت حق و یقین، نایبان امام و علمای اعلام، که قیام آنها بر طریق انبیاست و قوام ایشان به پاسداری ملت غراء، از ادای تکالیف و اضائة سراج و ارائه منهاج قاصرند و به اقتضای مصلحت وقت برای امروز خود تکلیفی تازه ایجاد کرده‌اند، همچو

۱. اسم حاجی سعدالدوله قنبر علی‌خان بوده است. قنبرک به معنی گردنشستن، چنبرک، چنبره است (فرهنگ معین).

۲. طهماسب میرزا کتابی در فقه نوشته که به فقه مؤیدی معروف بوده است.

می‌دانند که اگر در رفع ظلم و بدعت جدید، که ضرر آن به ملت و دولت ایران می‌رسد و خلق را ناچار می‌کند که برای اموال و اولاد خود سفارتهای را به وصایت اختیار کنند، حرف خیری بگویند، قادر ذوالجلال از اعانت ایشان عاجز است. معاذیری است که در صورت علمیه ایشان به نظر می‌آید، هیچ‌یک در نظر اهل تحقیق پسندیده نیست، مگر بگوئیم هنوز موجبات رغم و حسد و آتش سوزنده این دو خصلت در میان این طایفه مشتعل و فروزنده است و در معنی *أَنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ* رختی هم رسیده که برادران دینی تا این درجه با یکدیگر در مقام نفاق و نخوتند...

احکام ملتی و دولتی از اعتبار افتاده، یک حکم در دست کسی نیست که ناسخ آن در دست مدعی نباشد. (مصراع) این بحث بر *ثلاثة غسالة* می‌رود...

همین نفاق و نفسانیت سبب تفریق علما شده و ایشان را در سه درجه استقرار داده: رتبه اولی را مقتضیات علم و حلم و وقار، یا حفظ ضیاع و عقار، از همه کار بازداشته، زبانشان در کام است و ذوالفقار علی^۲ در نیام (مصراع) شیر شریعت است و بس، حمله نمی‌کند به کس! اگر مظلومی به مطاعت و مرجعیت ایشان ملتجی شود، چاره فوری بخواهد، چون ثمرات وجود خود را در غایت خطا می‌بیند، لاجرم متظلم را به حضور حضرت صاحب الامر، علیه السلام، تسلیم می‌دهد. فواید رتبه اولی بالفعل مکایدی است که از آن سید جمارانی^۳ و ملای جهرمی در معاملات شرعی مردم به کار می‌رود.

شعر:

وَ كَم مِّنْ يَدٍ قَبَّلَتْهَا عَنْ ضَرُورَةٍ
وَ كَأَنَّ مَنَائِي قَطَعُهَا لَوْ أُمَكَّنُ^۴

رتبه ثانیه را دواعی احتیاط چندی مانع بود، از سست کردن عنان عوام وحشت داشتند، که مبدا فتنه‌ای حادث شود که از رفع آن عاجز باشند، ولی حالا که شدید ظلم و بدعت و اسباب شکایت و نفرت همه خلق شده، از ترغیب عوام مضایقت ندارند...

رتبه ثالثه... هر یک منبر و محرابی تصاحب کرده‌اند و بی اجازه در علم به مراقبه شرعی اقدام دارند، محرر و کاتب در رکابشان می‌دود و *بِذَا حَكَمْتُ وَ ذَلِكَ الْكِتَابُ* می‌نویسند و حاضرند که هر چه به اراده مریدین بگذرد به مقام فعلیت برسانند. از هر جایی صدایی بلند شود مثل سیلی که از سحاب برخیزد با خیل اصحاب می‌ریزند و نعره

۱. مؤمنان برادر همد (قرآن، سوره حجرات، آیه ۱۰).

۲. اشاره به حاج ملاعلی کنی است.

۳. اشاره به سید محمد باقر است.

۴. در حاشیه: ای بس دست که از روی ضرورت بوسند که اگر فرصت یابند ببرند به تیغ (بر تو اصفهانی).

و ادیناه و واملتاه بلند می کنند. احکامی که از درجه نالته صادر می شود از احکام درجه اول و ثانی نافذتر است، زیرا که در اجرای حکم خود تا همه جا همراهند. اوباش بلند و رجالة شهر، دور این طبل و علم و ترب و کلم سینه زن و دسته گذارند و امیدواری که مردم اوباش و هنگامه جو از این درجه علما دارند از درجه اولی و ثانیه ندارند.

مذهب شیخیه که از مستحدثات تشیع است، این اوقات يك علت مزمن شده و به جسد دولت و ملت ایران حلول کرده، قوای ملت را مثل مزاج دولت علیل نموده است. پیشوایان ملت و پیشکاران دولت را مشغولیت خاطر از علاج این علت نیز قاصر کرده است. عنقریب ولیعهد دولت ایران را تشویقات اندرونی و بیرونی منسوبان امی او، که امت معتبری شده اند، يك شیخی مقتدر خواهد کرد و او را عصبیت این مذهب به عملی و می دارد که از حوصله دولت و ملت خارج باشد و الحق از برای دولت بزرگی ننگی است ولیعهدی تعیین کند که مردود ملت شود.

عادات حاضرة ایران طبایع و قلوب اهالی ملل و دُول خارجه را از ملت اسلام متنفر کرده، اعتقاد آنها این شده که: ظلم و تعدی، زجر و شکنجه، اعدام نفوس، در ازاء تقصیر يك نفر، جمعی را تاراج کردن و مردم را بلاجهت از درجه اعتبار و رتبه انداختن و رسوای خاص و عام کردن و همه حقوق ملتی و دولتی را به اغراض نفسانی و رشوه و تعارف ضایع و باطل گذاشتن، از اصول ملت اسلام است و این دولت و ملت را دولت و ملتی شناخته اند و حسی و خونخوار...

حکومت ایران نه به قانون اسلام شبیه است، نه با قاعده ملل و دول دیگر. باید بگوییم: حکومتی است مرکب از عادات ترك و فرس و تاتار و مغول و افغان و روم، مخلوط و درهم و يك عالمی است علیحده، با هرج و مرج زیاد، که در هر چند قرنی یکی از ملوک طوایف مذکوره به ایران غلبه کرده اند، از هر طایفه ای عادت مکروهه و مذمومه در ایران باقی مانده و در این عهد همه آن عادات کاملاً جاری می شود. اگر اجراکنندگان این عادات بگویند: حالت حالیه ما اجرای این عادات را اقتضا نمی کند که بهترین قانونهاست و در همه عصر می توان معمول داشت.

شتر مرغهای ایرانی، که از پترزبورغ و سایر بلاد خارجه برگشته اند و دولت ایران مبلغها در راه تربیت ایشان متضرر شده، از علم دیپلمات و سایر علوم می که به تحصیل و تعلم آن مأمور بودند، معلومات آنها به دو چیز حصر شده: استخفاف ملت و تخطئه دولت. در بدو ورود پای ایشان به روی پا بند نمی شود، که از اروپا آمده اند. از موجبات اخذ و طمع و بخل و حسد به مرتبه ای تنزیه و تقدیس می کنند که همه مردم، حتی پادشاه، با آن

جودت طبع و فراست کذا، به شبهه می‌افتد که آب و هوای بلاد خارجه عجب چیزها از آب بیرون آورده، گویا توقف آنجا با لذات مربی است و قلب ماهیت می‌کند. این انگورهای نوآورده هم با نطقهای متأسفانه^۱، گاه از بخت خود اظهار تعجب می‌کنند که از ولایات منظمه به این زودی چرا به ممالک بینظم رجعت کرده‌اند؟ و گاه به احوال پادشاه متحیر که تا چند از تمهید اسباب تربیت غفلت دارند؟ این تأسف و تعجب تا وقتی است که به خودشان از امور ملکی کاری سپرده نشده. همینکه مصدر کاری و مرجع شغلی شدند، به اطمینان کامل که قبح اعمالشان تا چندی به برکت سیاحت قطعه اروپا پوشیده است و به این زودیها کسی درصدد کشف بی‌حقیقتی ایشان نیست، بالا دست همه بی‌تربیتها برمی‌خیزند و در پامال کردن حقوق مردم و ترویج فنون بی‌دیانتی و ترک غیرت و مروت و اختراعات امور ضاره و طمع بیجا و تصدیقات بلا تصور و خوشامد و مزاحگویی به رؤسا و پیشکاران و تصویب عمل و تصدیق به اقوال ایشان چندان مبالغه دارند که پادشاه از مأموریت ایشان پشیمان می‌شود و متحیر می‌ماند که با اینها به چه سلوک کند؟

شعر:

به مار ماهی مانند نه ماهی است و نه مار منافقی چه کنی، مار باش یا ماهی!
یکی از اسباب نفرت و خستگی خاطر پادشاه، که در تمهید اسباب تربیت تأمل دارد، ظهور حالات این جوانان مشعبد است، که اقوالشان جمیعاً در نظر پادشاه بی‌معنی آمده و دور نیست وقتی، به نفس نفیس، سیاحت آن صفحات را تصمیم عزم دهند، که از مکتسبات خاطر همایونی چیزی را که از برای مملکت فایده عمومی داشته باشد انتخاب فرمایند...

از جمله آلات جارحه که به دست عاملین جور و تاخت‌کنندگان ایران داده شده و در تشهیر آن‌ها ناگزیرند، دو شمشیر است که به زهر پرورش یافته و خورش آنها جانهاست: یکی از اتهام متمولین ولایات به فتنه و فساد و اخلال عمل مالیات، دیگر نسبت مردم به تبعیت باب^۲.

امیر نظام سیاستمداری کاردان و پاکدامن

امیر نظام یکی از رجال بزرگ و لایق دوره قاجاریه است که پس از پایان تحصیلات، مأموریت‌های گوناگون دیوانی، سیاسی و نظامی به او محول گردیده و همه را با شایستگی به انجام رسانیده است؛

حسنعلی خان
امیر نظام گروسی

۱. یعنی با سخنانی از سر تأسف، یا سخنان مقرون به تأسف.

۲. از صبا تا نیما از ص ۱۴۹ تا ۱۵۵ (به اختصار)

وی در طول ۶۴ سال خدمت، از بیان حقیقت و اعلام مفاسد و نارسائیهای حکومت ایران باکی نداشت «... حتی شاه و ولیعهد هم از او حساب می بردند، سالها پس از مرگ امیر کبیر، ناصرالدینشاه - یعنی همان مرد حق ناشناسی که خود حکم قتل امیر را داده بود... به پسرش مظفرالدین میرزا ولیعهد، در توصیف حسنعلی خان می نویسد: «قدر نوکر خوب را بدان، من چهل سال است بعد از امیر خواستم از چوب آدم بتراشم، نتوانستم!»

لُرد گُرزُن می گوید: «حسنعلی خان امیرنظام گروسی، که مدتی وزیر مختار ایران در فرانسه و چندی نیز مقیم لندن بود، زبان فرانسه را در کمال خوبی تکلم می کند، افکار ترقیخواهانه و مغرب زمینی بر او غلبه دارد، فردی قوی الاراده و با عزم است، در دوره پیشکاری خود در آذربایجان، هرج و مرجهای آن ایالت را به کلی از بین برد، خلاصه از بهترین ولات اداره کننده ایرانی است.»

فوریه فرانسوی، طبیب ناصرالدینشاه نیز از عقل، زیرکی و تجربه این مرد با تحسین و شگفتی یاد می کند: «امیرنظام مردی دانشمند و دانش دوست و از منشیان باذوق و پرمایه عهد ناصری بود و نوشته ها و آثار ادبی چندی از او به یادگار مانده است.»

نمونه‌ی چند از منشآت امیرنظام

۱. از پند نامه‌ی که به پسرش یحیی خان نوشته است: «... صواب چنان بینم که کلماتی چند بر سبیل پند ترا به یادگار نویسم، تا اگر خدا خواهد و به مقام رشد و تمیز برسی، پند پدر کاربندی، تا از عمر و زندگی خود برخوردار شوی. نخستین پند من ترا آن است که زنهار با گروهی که از خدا دورند، نزدیکی نکنی و با اراذل و فرومایگان همنشینی نگزینی، که صحبت این جماعت عاقبت ندارد و در اندک روزگاری فساد دین و دنیا آورد.

همنشین تو از تو به باید تا ترا عقل و دین بیفزاید

پس بر آن باش که جز با خداوندان دانش به سر نبری و عمر گرامی را در کارهای باطل و کردارهای بیحاصل صرف نکنی؛ پیوسته همت خود را بر کارهای بزرگ و شگرف بگمار، و دل را بر آن قوی دار، تا طبیعت تو بدان خو کند و به پستی و سستی نگراید... تا توانی دستِ کرم بگشا، که کریم فقیر به از بخیل غنی است و زنهار که از بخل و امساک برحذر باش که در دو جهان تیره بختی و خیره رایی آورد و باید که داده و احسان خود را به اظهار منت ضایع و ناچیز نگردانی.

شیرین زبان و خوش گفتار باش و ملایمات سخن را همه وقت رعایت کن و در ایجاز

و اختصار کلام بکوش که از اطناب و تطویل شنونده را ملال خیزد و تو نیز به خیره‌سرایبی و هرزه‌درایی مشهور گردی، از ادای الفاظ مُغلقه و عبارات غیرمأنوسه کناره جوی که سُخره مردم نشوی... باید در هر محفلی به مناسبت مقام و در خور طبایع، سخن گویی. و بر تو باد که در تحصیل علوم اَدبیه، جهد وافی به عمل آوری... در حُسن خط بکوش که زینت ظاهر را نیکو پیرایه‌ای است.

در اقدام کآر، پس از ملاحظه صلاح و فساد آن، درنگ مکن و کار امروز به فردا مگذار. اگر ترا دشمنی افتد، هرگاه بدانی که صلح را طالب است با او به جنگ و خصومت اقدام نما...^۱

۲. نمونه‌یی از نامه‌های خصوصی او: فدایت شوم، باز قلمی برداشته و دو اسبه بر من بیچاره تاخته بودید! آقای من، مولای من، وزیر داخله، وکیل مهمام مملکتِ آذربایجان، به قول مرحوم مغفور مؤیدالدوله که به امیر لشکر می‌گفت:

ملکا، مها، نگارا، صنما، بُتا، بهارا متحیرم، ندانم که تو خود چه نام داری! آن وقت که میرزا عباس خَشک و خالی بودی، بنده، مخلص و معتقد سر کار بودم و بر صدراعظمی و ریاست سرکار قول گذاشته؛ حالا که قوام‌الدوله، وزیر داخله، وکیل آذربایجان و محرم اسرار سلطنت و فلان و فلان هستی، اگر دعوی الوهیت بکنید آفتا و صدقنا! کدام احمق است که جلالتِ شأن شما را نداند و یا عیاذاً باللّه ملازمان عالی را به چشم حقارت ببیند و آن کس که تردید داشته و یا ندانسته که شأن کدام یکی از من و جناب ناصرالملک و جنابعالی بالاتر است، ساده و بی‌خبر بوده است... تو باز تیر پنجه، و ما صعوة^۲ ضعیف واللّه شأن شما بالاتر است، فرستادن لایحه هم لازم نبود، زیرا شما بی‌رقم «قوشچی باشی» هستی... این نامه را که لحنی انتقادی دارد، حسنعلی خان امیرنظام به میرزا عباسخان قوام‌الدوله نوشته، که سطری چند از آن نقل کردیم.

در این نامه از فساد و نابسامانی کشور، و وضع مالی خود که حاصل و نتیجهٔ یک عمر صحت عمل و پاکدامنی است شکایت می‌کند: «خدايگانا، مُعظما، پیش از این در حدیث نبوی دیده بودم که الْفَقْرُ مَوْتُ الْاَکْبَرُ و معنی آن راتا به حال نمی‌دانستم، در این دو سال اقامتِ تهران، این روایت، درایت و این بیان، عیان شد، مدت دو سال است که در اختصار این موتم و به سکرَات آن گرفتار، اما موت به فوت هرگز نرسیده و حرکت به سکون مبدل نشده، هرچه می‌دوم و هرکجا می‌روم، همان احمد پارینه‌ام و محمد دیرینه،

۱. از صبا تا نیما، ج ۱، پیشین از ص ۱۶۵ به بعد.

۲. گنجشک

نقشها هرچه بود، زده شد و کفشها هرچه داشت دریده گشت، فایده نبخشید و نخواهد بخشید و چند قطعه تحریرات خوب به انجام رسید، اما روغنی به چراغ و جرعه‌ای به ایاغ^۱ نریخت، کار تهران به رشوه است و به عشوه، رشوه را مال ندارم و عشوه را جمال، به خدای متعال من تن به مردن داده‌ام، اما مرگ جان می‌کند و پیش نمی‌آید.

بخت بد بین، کز اجل هم ناز می‌باید کشید! کرایه خانه و مواجب نوکر دیوانه از واجبات فوری است، به قضا رضا نمی‌دهند و امروز را به فردا نمی‌نهند، لابد باید به این و آن آویخت، آبروها آب‌جو شد و روها از سنگ سختتر که با این خط و ربط، باید ضبط گرسنگی کشید و تنگی و سختی دید، بهترین دوست من آنست که اگر انشاء الله مردم و عذاب را سبک کردم، این رباعی را بر سنگ گزبتم بنویسد:

ای آنکه به رنج و بینوایی مرده در حالت وصل از جدایی مرده
با اینهمه آب، تشنه لب رفته به خاک اندر سر گنج، از گدایی مرده^۲

این رباعی در حقیقت وصف حال و مبین پاکدامنی و صحت عمل مردی است که در دوران حیات، با داشتن قدرت و امکانات گوناگون برخلاف جریان شنا کرده و در عین احتیاج و نیازمندی، دامن خود را به رشوه و فساد آلوده نکرده است.

مستشارالدوله
میرزایوسف خان مستشارالدوله تبریزی از پیشروان و آزادیخواهان عهد ناصری و از همفکران میرزا حسین خان سپهسالار و میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله است. او پس از فرا گرفتن فارسی و عربی و علوم شرعی و خدمت در سازمانهای دیوانی در داخل و خارج ایران، در اواخر سال (۱۲۸۳ ه. ق) به کارداری سفارت ایران در پاریس منصوب و از راه استانبول عازم فرانسه گردید. در سال (۱۲۹۹ ه. ق) که میرزا یحیی خان مشیرالدوله قزوینی به وزارت عدلیه رسید، وی را به معاونت خود برگزید، ولی او به واسطه اخاذی و فساد که در دستگاه عدلیه وجود داشت، از خدمت در دادگستری کناره‌گیری کرد.

چون در آن ایام در روزنامه اختر استانبول انتقادهایی از دیوانخانه‌های ایران انتشار یافت، به گمان اینکه وی در نشر این انتقادات دست داشته، از خدمت دولت معزول و چوب مفصلی خورد و پنج ماه در انبار دولتی زندانی گردید و پس از چند ماه حبس و پرداخت جریمه، آزاد و به کارگزاری مهم خارجه آذربایجان به تبریز رفت.

۱. جام، ساغر

۲. همان کتاب ص ۱۶۶ تا ۱۷۲ (به اختصار).

مستشارالدوله در تاریخ نشر اندیشه آزادی در ایران، مقام ارجمندی دارد؛ وی پس از مشاهده فرهنگ و تمدن غرب به این نتیجه رسید که تمام ترقیات آنها محصول و مولود حکومت قانون و استقرار حکومت ملی است، وی برای نخستین بار از تفکیک دین از سیاست و برابری اتباع مسلم و غیرمسلم، از نظر حقوق اساسی، سخن گفته و حتی پیش از ملکم گفته است که «شاه و گدا در برابر قانون مساوی هستند.»^۱

مستشارالدوله با میرزا فتحعلی آخوندزاده، آشنایی و مکاتبه داشته و از این مرد دانشمند چیزها آموخته است. مستشارالدوله در دورانی که در آذربایجان مأموریت داشت، نامه مفصلی به مظفرالدین میرزا ولیعهد نوشت و خواهش کرد که آن را از نظر شاه بگذرانند. وی در آن نامه از حکومت استبدادی و فساد دربار انتقاد کرده و اصلاحات مملکتی و ایجاد حکومت قانون و برقراری آزادی و مساوات را خواستار شده و گوشزد کرده بود که اگر زمامداران ایران خود درصدد تأسیس مجلس مُقننه برنیابند، سیر حوادث تاریخ آن را بر ما تحمیل خواهد کرد.

این سخنان تند و صریح با روش مستبدانه ناصرالدینشاه سازگار نبود، به همین جهت او را تحت الحفظ به قزوین آوردند و با کُند و زنجیر زندانی کردند و کتابچه قانون او را، آنقدر بر سرش کوفتند که چشمانش آب آورد و چند سال بعد به سال (۱۳۱۳ ه. ق.) به وضعی اسفناک درگذشت.

اینک بخشی از نامه مستشارالدوله را که در سال (۱۳۰۶ ه. ق.) به مظفرالدین میرزا ولیعهد نوشته است از تاریخ بیداری ایرانیان نقل می‌کنیم: «بعد از عنوان، از زندگی پیر غلام، زیاده از سه چهار روز گویا باقی نمانده، در دولتخواهی و خانه‌زادی از تکالیف واجبه خود می‌داند که افکار واپسین خود را در این نفس آخرین به خاکپای اقدست تقدیم نماید. چون این عریضه در موقعی به لحاظ مبارک اجازه تشریف حاصل می‌نماید که پیر غلام عالم فانی را وداع نموده است، یقین دارم به اعتقاد تمام به عرایض بیغرضانه و صادقانه خانه‌زادی که هرگز نسبت به پادشاه خود و وطن خود خیانت را شعار خود نکرده، ملاحظه و امعان نظر خواهند فرمود. محل تردید و انکار نیست صدایی که از دل بیرون آید، از روی صداقت و حقیقت و راستی است. حضرت اقدس امجد اعظم روحنا فداه را خداوند عالمیان به رتبه و مقام بلند و عالی انتخاب و نایل فرموده ولی در ضمن به مسئولیت خیلی مهم و بزرگی دعوت فرموده که حق تفکر و اندیشیدن را از مردم سلب نکنند.

ممالک وسیعۀ ایران، که وطن اصلی و خانۀ واقعی شاهنشاه اسلام است، به عقیدۀ کافیۀ سیاسیون در محل خوف و خطر است، زیرا ترقیات شدیدالسرعة همسایگان و افعال و اعمال خودسرانه و بیباکانۀ درباریان قوای چندین هزارسالۀ دولت ایران را به طوری از هم متلاشی و دچار ضعف و ناتوانی صعب نموده که علاج آن از قوه و قدرت متوطنین این مرز و بوم به کلی خارج است؛ ولی عقیدۀ حکما و سیاسیون جمهور ملل متمدن براین است [که] رفع خطرات و چارۀ اشکالات ایران را به همین دو کلمه می توان اصلاح کرد که باید از اعمال گذشته چشم پوشید و شروع به تأسیس قوانین تازه نمود. از این راه می توان احترام و اعتبار سابقۀ دولت و ملت قدیم ایران را در انظار اقوام خارجه و ملل متمدنه و همسایگان، مجدداً جلب کرد و این مطلب در نظر خردمندان مستقیم الادراک چنان واضح و آشکار است که محتاج به هیچ دلیل و برهان نیست. محتمل است بدین وسیله آثار و اسبابی که نیکبختی مملکت را امنیت تواند داد، به دست آید که بعدها مأمورین دوایر دولتی، از عالی و دانی و بزرگ و کوچک، در اعمال و افعالی که درخور درجۀ مأمورین ایشان است، خود را به انقیاد و اطاعت مواد احکام قانونیه مکلف بدانند و مساوات حقوقیه به عموم اهالی و زبردستان، از هر صنف و طایفه، داده شود و برای حصول صلاح حال آنها هرگونه تدبیری که لازم است به کار برند، والا با این حال اشتباه وزرا و درباریان دولت، از حیز امکان و قدرت انسان به طور یقین خارج است که بتوان عظمت و اقتدار سلطنت قدیمۀ ایران را در این دور زمان مجدداً به وسایل نیاکان خود در خارجه و داخلۀ مملکت نگاهداری و حفظ نمود.

به خاکپای اقدست قسم، که ما ایرانیان را توتیای چشم است، آنان که عرض می نمایند که اداره وزارتخانه های حالیه عیب و نقصی ندارد، حرفی است بی مغز و قولی است نامسموع.^۱

«این ناقص فهمان از طفولیت به چپاول اهالی ایران معتاد شده اند و باین حرفها که ولایت در نظم و رعیت آسوده است، خود را مادام العمر از مسئولیت دولت خارج می دانند. در افواه منتشر است که دولت ایران در خیال برقراری نظم در دوایر دولتی است، ولی دولتیان چون قانون را مضر به حال خود می دانند، تا جان در بدن دارند اقدام به این امر نخواهند کرد... این خیراندیشان! خانمان برانداز تا دولت قانونی و قوه مقننه برقرار نشود، چشم از منافع خود نخواهند پوشید... پس برعهده مأمورین سیاسی و ملکی